

رده‌بندی شناختی مثل‌های مبتنی بر شناخت اجتماعی

*امیرحسین زنجانبار^۱

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته زبان‌شناسی رایانشی، دانشگاه تهران، ایران.

(تاریخ وصول: ۹۷/۰۸/۰۵ - تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۲/۳۱)

Cognitive classification of social cognition-based parables

Amirhossein Zanjanbar¹

1. MA. Student of Computational linguistics- Faculty of New Sciences and Technologies- Tehran University, Iran.

(Received: May. 20, 2020 - Accepted: Oct. 27, 2018)

Abstract

Objective: The subject of social cognition research is to explore, how to capture, use and interpret the information that is relevant to the social world. Since proverbs are both interlocutory social interfaces and are also intercultural social interfaces, they are therefore considered to be one of the appropriate indicators for in-time and simultaneous studies of social cognition. Using an analytic-descriptive approach, this research seeks to show that: corresponding to any cognitive processing paradigm, there are many proverbs in the Persian language that explicitly, by highlighting the aforementioned cognitive paradigm, insist on its confirmation or rejection. So although the repercussions of schemas and secret cognitive strategies are sometimes in the name of our individual subconscious, our collective culture, far ahead of the theorists of cognitive science, has brought them to the forefront of their epistemological and conscious awareness. The central issue of research is how proverbs play a role in transferring processing patterns from the level of individual unconscious to the level of collective consciousness. This study, for the first time, looks closely at the parables of the Persian language, with an approach to cognitive psychology. The vacuum that suffices for the application of cognitive science in literary research, as well as, the lack of cognitive science to the capacity of popular literature confirms the necessity of this research. The good use of popular culture as evidence for cognitive theories is that its tested subjects are natural, not laboratory.

Keywords: Cognitive approach; social cognition; folk culture and literature; parables

چکیده

مقدمه: موضوع پژوهش‌های شناخت اجتماعی بررسی چگونگی راه‌های ضبط، استفاده، و تفسیر آن دسته از اطلاعات است که درخصوص جهان اجتماعی می‌باشد. یکی از رهیافت‌های غیرمستقیم برای ورود به علوم شناختی، زبان است. در هر زبان و فرهنگ، ضرب‌المثل‌ها هم رابط اجتماعی بین‌نسلی می‌باشند و هم رابط اجتماعی درون‌نسلی؛ بنابراین از شاخص‌های مناسب برای مطالعات در زمانی و همزمانی شناخت اجتماعی به شمار می‌آیند. این پژوهش در پی آن است که با استفاده از روشی تحلیلی-توصیفی نشان دهد: متناظر با هر الگوی شناختی پردازش، ضرب‌المثل‌های فراوانی در زبان وجود دارند که صریحاً از طریق برجسته کردن الگوی شناختی مذکور یا به تأیید آن الگو اصرار می‌ورزد، یا به تکذیبش. بنابراین اگرچه آوردگاه طراح‌ها و شناختارها مخفی‌گاهی به نام ناخودآگاه فردی است اما فرهنگ جمعی، بسیار پیش‌تر از نظریه‌پردازان علوم شناختی، آنها را به پهنه توجه شناخت‌شناسانه و خودآگاهانه‌اش آورده است. مسئله پژوهش چگونگی نقش‌آفرینی ضرب‌المثل‌ها است در انتقال الگوهای پردازش از سطح ناهوشیار فردی به سطح هوشیار جمعی. نگارندگان درخصوص مثل‌های زبان فارسی و نیز مثل‌های زبان‌های دیگر تا کنون پژوهشی مشابه را رؤیت نکرده‌اند. زمینه تحقیق پیش‌رو زبان فارسی است اما عالم سخن تحقیق می‌تواند هر زبان یا گویش دیگری نیز باشد. گردآوری داده‌ها به روش هدفمند صورت گرفته است. خلاء التفات بسنده به کاربرد علوم شناختی در پژوهش‌های ادبی، و متقابلاً کم‌توجهی علوم شناختی به ظرفیت‌های ادبیات عامه، بر ضرورت این پژوهش صحه می‌گذارد. حسن استفاده از فرهنگ عامه، به‌عنوان شاهدهی برای نظریات شناختی، در این است که آزموده‌شوندگانش طبیعی‌اند، نه آزمایشگاهی.

واژگان کلیدی: شناخت اجتماعی، ضرب‌المثل‌ها، فرهنگ و ادبیات عامه، روان‌شناسی اجتماعی.

* نویسنده مسئول: امیرحسین زنجانبار <https://orcid.org/0000-0002-3517-9798>

*Corresponding Author: Amirhossein Zanjanbar

Email: rahimi.zanjanbar@ut.ac.ir

مقدمه

به زبان ساده، «شناخت» شامل کلیه اندیشه‌ها، تفسیرها، دانش و افکار ماست و «شناخت اجتماعی» شامل چگونگی اندیشیدن‌مان درباره دیگران (بارون و همکاران، ۱۳۸۸: ۶۷). شناخت اجتماعی^۱ متشکل از دو سازه است: «شناختی» و «اجتماعی». «سازه شناختی» بر پردازش‌های شناختی، به‌عنوان میانجی‌های یک محرک و یک پاسخ رفتاری، متمرکز است و «سازه اجتماعی» بر ماهیت و زمینه اجتماعی آن محرک. محرک‌های یکسان اجتماعی ممکن است تفاسیر متفاوت، یا اصطلاحاً «واقعیت‌های اجتماعی»^۲ متفاوتی را، در اذهان متفاوت بسازند. بنابراین می‌توان گفت: «تحقیقات شناخت اجتماعی به مطالعه دانش اجتماعی و پردازش‌های شناختی‌ای می‌پردازد که با ساختن واقعیت اجتماعی افراد سروکار دارد» (گریفیندر و همکاران، ۱۳۹۸: ۳۰). روش نمونه‌گیری در این پژوهش به روش هدفمند صورت گرفته است. «نمونه‌گیری هدفمند، که به آن نمونه‌گیری غیراحتمالی یا کیفی نیز اطلاق می‌شود، به معنای انتخاب هدفدار واحدهای پژوهش برای کسب اطلاعات است» (Baskerville, 1998) در این نوع نمونه‌گیری، واحدهای مورد تحقیق بر اساس هدف و پرسش‌های پژوهش انتخاب می‌شوند، نه به صورت تصادفی. پژوهش پیش‌رو در پی پاسخ به سه پرسش است:

۱- مثل‌شناسی شناختی چیست؟

۲- فرایندهای خودکار و زیرآستانه‌ای شناختی فردی چگونه، با تکیه بر محمل‌زبانزدهای زبان، به سطح خودآگاه جمعی نفوذ می‌کنند؟

۳- الگوهای شناختی چه تقسیم‌بندی‌ای را برای مثل‌ها و زبانزدهای مبتنی بر شناختار پیشنهاد می‌دهند؟
فرضیه‌های پژوهش عبارتند از:

۱- مثل‌شناسی شناختی، مثل‌ها را از دو منظر بررسی می‌کند: یکی بر اساس چگونگی فرایند پردازش مثل‌ها در ذهن گویشور زبان و دیگری بر اساس آن دسته از فرایندهای شناختی‌ای که مورد توجه مثل‌ها قرار گرفته است.

۲- الگوهای شناختی زیرآستانی در تناظر با مثل‌های مبتنی بر شناخت اجتماعی هستند. به عبارتی دیگر وفق هر شناختاری، مثل‌هایی در زبان وجود دارند که آگاهانه بر تأیید یا تکذیب آن الگوی شناختی اصرار می‌ورزند.

۳- مثل‌های مذکور متناظر با شش وجه اصلی پردازش رده‌بندی می‌شوند: مثل‌های مبتنی بر ۱- راهبرد حل مسئله^۴ ۲- داوری و تصمیم^۵ ۳- درک زبان^۶ ۴- تولید زبان^۷ ۵- استدلال غیرصوری^۸ ۶- هیجان^۹. هر یک از تقسیمات شناخت‌محور فوق‌الذکر نیز می‌تواند به زیرشاخه‌هایی تقسیم شود.

تناظر بین این زیرشاخه‌های شناخت‌محور با مثل‌ها در بخش «بحث و بررسی پژوهش» مورد مطالعه قرار می‌گیرد. فارغ از مرزبندی‌های پرمناقشه میان تعاریف ضرب‌المثل^{۱۰}، کنایه، استعاره تمثیلیه، زبان‌زد، حکمت و... هدف پژوهش حاضر این است که نشان دهد: ایجاد تناظر بین فرایندهای شناختی و

۱-۲. پارمیولوژی (مثل‌شناسی)

ولفگانگ میدر حدود علم مثل‌شناسی را این‌گونه تعریف می‌کند: «پارمیولوژی^{۱۱} به مطالعه تعریف، فرم، ساختار، سبک، کارکرد، محتوا، معنا، و ارزش مثل‌ها می‌پردازد» (Mieder, 2004: xii). از نگاه میدر «مثل حکم کوتاه، قابل به یادسپاری، و مشهور از یک قوم است که در قالبی استعاری بیان می‌شود و علاوه بر اینکه دارای حکمت، حقیقت، اخلاق و دیدگاه‌های سنتی است، به صورت بی‌تغییر از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود» (Mieder, 2004: xi). از نگاه جلال‌الدین همایی «مثل عبارت نغز پر معنایی است که شهرت یافته، درخور شهرت قبول عامه باشد، اعم از اینکه مبتنی بر قصه یا داستان باشد و مورد و مضرب داشته باشد یا نداشته باشد» (همایی، ۱۳۷۴: ۱۹۵). از نگاه شمیسا «تمثیل بیان حکایت و روایتی است که هر چند معنای ظاهری دارد اما مراد گوینده معنای کلی‌تر دیگری است» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۲۰۶). این پژوهش در پی تعیین مرز بین مثل، کنایه، استعاره تمثیلیه، حکمت و... نیست. مرزبندی بین این اصطلاحات نه امکان‌پذیر است، نه سودی دارد. از منظر این پژوهش، هر «مثل» صرفاً یک راهبرد «انتقال شناختی» مبتنی بر شباهت ساختار است که در تعاملات اجتماعی مکرراً به صورت یک جمله یا کلام نسبتاً ثابت یادآوری می‌شود. به عبارت دیگر، تمثیل رابطه‌ای شناختی است بین دو مدل مشابه که باعث می‌شود مخاطب از طریق یادآوری ساختار مدل مشهور طرف اول به درک ساختار مدل مشابهش در طرف دوم دست یابد. از آنجاکه مثل‌ها سینه به سینه نسل‌ها را درنور دیده‌اند، محملی می‌باشند برای ابراز و انتقال

مثل‌های زبان‌ها می‌تواند مقوم این نظر باشد که زیرساخت‌های شناختی اقوام، تفاوت‌چندانی با هم ندارند. پژوهش‌های شناختی‌ای که تا کنون در زمینه مثل‌های فارسی انجام شده، تماماً بر پایه رویکردهای زبان‌شناسی شناختی بوده است و رویکرد روان‌شناسی شناختی همچنان مغفول مانده است، مثلاً «تلاقی زبان‌شناسی شناختی و پارمیولوژی» (عباسی، ۱۳۹۷) از مقالاتی است که با رویکرد زبان‌شناسی شناختی به مثل‌ها نگریده است. اگر از مقالات مبتنی بر دیدگاه یونگی صرف‌نظر شود، تنها از دو مقاله با رویکرد روان‌شناسی در حوزه مثل‌های فارسی می‌توان نام برد: یکی «ضرب‌المثل‌های درمانی و درمان شناختی-رفتاری» (امانی، ۱۳۸۵) که در آن درمانگر می‌کوشد تا با ارائه ضرب‌المثل‌ها و اصلاح ده خطای تحریف از آلبرت ایس به تغییر باور بیمار کمک کند و دیگری «تحلیل روان‌شناختی امثال و حکم فارسی» (نوبین، ۱۳۸۷) که معجونی از پارادایم‌های گرایش‌های گوناگون روان‌شناسی است. تنها مقاله در حوزه ادبیات عامه زبان فارسی که از منظر صرفاً روان‌شناسی شناختی نوشته شده است مقاله‌ای است با عنوان «بازنمایی فرایندهای شناختی در قصه خاله‌سوسکه بر پایه تحلیل گفتمان» (زنجانبر و زارع، ۱۳۹۹). مقاله مذکور، چگونگی بازنمایی خرده‌گفتمان‌های جاری بین شخصیت‌های قصه را از منظر روان‌شناسی شناختی بررسی می‌کند. وضعیت کتاب در زمینه گردآوری مثل‌ها از دیرباز خوب بوده است: کتاب‌هایی همچون «امثال و حکم» (دهخدا، ۱۳۳۹)، «تمثیل و مثل» (انجوی شیرازی، ۱۳۵۲) و...

۲. مبانی نظری

عقاید، باورها، واژگان، معیارها، شناخت‌ها، دغدغه‌های اجتماعی پیشینان.

۲-۲. طرحواره‌ها

«طرحواره^{۱۲} عبارت است از ساختاری شناختی برای ادراک، سازمان‌دهی، پردازش و بهره‌مندی از اطلاعات. آدمی به کمک طرحواره‌ها دست به ساختن سیستمی می‌زند که بر آن اساس بداند چه موضوعاتی در محیط او حائز اهمیت‌اند و به چه مطالبی باید بی‌توجه بود» (هیلگارد، ۱۳۸۵: ۴۷۵). طرحواره‌ها شاکله حافظه بلندمدت را می‌سازند اما، برخلاف عکس، شامل تمام جزئیات تصویری نیستند بلکه شامل ویژگی‌های کلی و شاخص هستند. **تصور قالبی^{۱۳}**: «هر نوع باور تعمیم‌یافته به حد اغراق و غالباً نادرست درباره گروهی از مردمان است که شخص بر پایه آن چنین می‌پندارد که همه افراد آن گروه از ویژگی معینی برخوردارند، مثلاً: این تصور قالبی که همه مردان همجنس‌خواه ظاهری زنانه دارند» (هیلگارد، ۱۳۸۵: ۶۹۷).

۲-۳. پردازش‌های افزایشی و کاهشی

«پردازش پایین به بالا» (افزایشی) فرایند معنی‌سازی بر پایه روابط بین‌نشان‌های درون متن است. «پردازش بالا به پایین» (کاهشی) فرایند معنی‌سازی و استنباط‌های خواننده متن است که با استفاده از فعال‌سازی طرحواره‌های پیشین او محقق می‌شود (شیبانی، ۱۳۹۴: ۱۵۵). به عبارتی دیگر، پردازش افزایشی بر معانی صریح متن و پردازش کاهشی بر معانی ضمنی آن تمرکز دارند.

۲-۴. شناختارها

بر اساس قضیه احتمال شرطی بیز محاسبه احتمال وقوع یک پیشامد نیازمند توجه به اطلاعات نرخ پایه

است. منظور از نرخ پایه، فراوانی نسبی برای وقوع یک حادثه مشخص در یک جامعه مشخص است. پردازش‌های ذهنی عموماً با استفاده از قوانین یافتاری^{۱۴} (قوانین سرانگشتی^{۱۵}) با هدف تصمیم‌گیری سریع و مقتصدانه، ملاحظات نرخ پایه را نادیده می‌انگارند. فهرست ذیل شامل شش الگوی پردازش است. می‌توانست این فهرست، صرفاً مشتمل بر چهار الگوی اصلی باشد. چراکه دو «الگوی هیجانی» و «الگوی استدلالی» مستقل از «الگوی داوری_تصمیم» نیستند. با نظر به کثرت دخالت عوامل هیجانی در سایر فرایندهای شناختی و برعکس و نیز به منظور تأکید بر الگوهای استدلالی غیرصوری (محاوره‌ای)، این دو الگو به عنوان دو مقوله جداگانه در این فهرست گنجانده شده است. **حل مسئله**: حل مسئله فرایندی شناختی است که با بازشناسی مسئله آغاز می‌شود و با طی مراحل، به پاسخ می‌انجامد (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۲۳). حل مسئله در چهار شرط صدق می‌کند: ۱- دو وضعیت متفاوت وجود دارد؛ ۲- کنشگر در یک وضعیت به‌خصوص قرار دارد و بر آن است تا در موقعیت دیگر باشد؛ ۳- برای کنشگر مشخص نیست چگونه می‌تواند شکاف بین این دو وضعیت را از میان بردارد؛ ۴- از میان برداشتن شکاف، یک فرایند چندمرحله‌ای هدایت‌شده هوشیارانه است (Goel, 2010: 613). **داوری و تصمیم**: داوری شامل تصمیم‌گیری درخصوص احتمال رویدادهای گوناگون با استفاده از اطلاعات ناکافی است. تصمیم‌گیری شامل انتخاب یک گزینه از میان چندین گزینه احتمالی است. معمولاً قضاوت و داوری بخش اول تصمیم‌گیری است (آیزنک و کین،

۱۳۹۷: ۲۲۷). **درک زبان:** «روش‌های مبتنی بر ادراک زبان» روش‌هایی خودکار برای فراخوانی طرحواره‌هایی است که مخاطب به منظور درک گفتار گوینده از آنها استفاده می‌کند. **تولید زبان:** تولید زبان فعالیت هدف‌محور است که هدف اصلی آن برقراری ارتباط است. بنابراین، علاوه بر عوامل زبان‌شناختی، عوامل انگیزشی و اجتماعی نیز در آن دخیل‌اند. **استدلال غیرصوری:** استدلال‌های منطقی صوری دو گونه‌اند: «استقرایی» و «قیاسی». استدلال قیاسی با فرض درستی گزاره‌های مقدماتی‌اش، اعتبار نتیجه‌اش را تضمین می‌کند. یعنی از درستی کل به درستی جزء می‌رسد. استدلال استقرایی از آنجاکه از جز به کل می‌رسد، نمی‌تواند لزوماً اعتبار نتیجه‌اش را تضمین کند. «استدلال غیرصوری» روی فرایندهای استنتاجی روزمره ما تمرکز دارد. قائم به دانش و تجربه فردی است و در آن، محتوای بحث‌ها و عوامل زمینه‌ای مهم‌اند. از آنجاکه افراد به دنبال پشتیبانی از باورهای خودند، اغلب، عوامل انگیزشی اهمیت بسزایی در آن دارند (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۳۱۱). **هیجان:** وضعیت‌های هیجانی بر توجه، ادراک، حافظه، قضاوت و همچنین تصمیم‌گیری تأثیرگذارند. علاوه بر این، بسیاری از سوگیری‌های شناختی بر وضعیت خلقی کنونی ما تأثیر می‌گذارد.

۳. بحث و تحلیل داده

۳-۱. مثل‌های مبتنی بر حل مسئله

«ضرب‌المثل‌های مبتنی بر حل مسئله» ضمن ایجاد یک ایده راهبردی شناختی خاص، سعی در گره‌گشایی از مسئله‌ای دارند. **مثل‌های مبتنی بر تغییر بازنمایی:** بر پایه نظریه تغییر بازنمایی^{۱۶} اولسون (1922) معمولاً رسیدن به «بینش» مستلزم تغییر

بازنمایی مسئله است. این کار به سه روش رخ می‌دهد: ۱- رهاسازی محدودیت^{۱۷}: از میان برداشتن موانع ذهنی‌ای که باعث شده چیزی یا حرکتی مجاز، به اشتباه غیرمجاز تلقی شود. ۲- رمزگردانی مجدد^{۱۸}: جنبه‌های خاصی از بازنمایی مسئله بازتفسیر می‌شود. ۳- شرح و بسط^{۱۹}: اطلاعات مربوط به مسئله جدید به بازنمایی افزوده می‌شود (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۱۸۹). مثل «خری که از سر توی طویله نمی‌رود، باید از دم توی طویله‌اش کرد» با ایجاد ایده‌ای مبتنی بر تغییر بازنمایی، راهبردی جدید برای حل مسئله می‌دهد. حل مسئله مفروض در چهار شرط صدق می‌کند: ۱- کنشگر در وضعیت نامطلوب موجود (مَرکب در خارج از طویله) قرار دارد. ۲- کنشگر می‌خواهد به وضعیت مطلوب ناموجود (مَرکب در داخل طویله) برسد. ۳- کنشگر شکاف بین این دو وضعیت را نمی‌تواند از میان بردارد (نمی‌تواند مَرکب را به طویله هدایت کند) ۴- از میان برداشتن این شکاف از عهده راهبردهای ناخودآگاهانه بر نمی‌آید (طرحواره‌هایی که در ناخودآگاه شخص کنشگر تثبیت شده است، مبتنی بر کشیدن افسار برای هدایت به داخل طویله، نمی‌تواند مسئله را حل کند) و نیاز به یک «فرایند مرحله‌ای هوشیارانه» و استفاده از سطوح عالی تفکر دارد. به عبارت دیگر، در این مثل طرحواره‌ای که همیشه کنشگر از بردن مَرکب به داخل طویله دارد، بردن مَرکب از طرف سر و کشیدن افسار بوده است. درحالی‌که این نحوه بازنمود صورت مسئله مستلزم ایجاد یک «محدودیت» ناضروری است که از سوی طرحواره‌ها به او تحمیل شده است. پس کافی است، با استفاده از روش «رهاسازی»، از قید این

«آمایه‌سازی منفی» می‌باشند: «آدم عاقل از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود» / «آزموده را آزمودن خطاست». باید دقت کرد که «آمایه‌سازی منفی» با «نفی آمایه‌سازی» دو مفهوم متفاوت‌اند. بیشتر ضرب‌المثل‌ها به جای تأیید الگوی شناختی مذکور، به مخالفت با آن برمی‌خیزد و دستور به «نفی آمایه‌سازی» می‌دهند، مثلاً: «تمام خرها را نمی‌شود با یک چوب راند». ضرب‌المثل مذکور می‌گوید: راهکاری که به دفعات برای حرکت دادن مرکب‌ها داشته‌ای قابل تعمیم نیست. تمرکز بر خطای شناختی ناشی از شناختار «آمایه‌سازی» در بسیاری از مثل‌های دیگر نیز دیده می‌شود: «بازی بازی، با سبیل بابا هم بازی؟» / «هنوز جای سفت...» (دهخدا، ۱۳۳۹: ۴۳۴ ج ۴) / «با همه پلاس، با ما هم پلاس؟» به‌طور کلی مثل‌های قائم بر «آمایه‌سازی» در حالت تأییدی به صورت «آمایه‌سازی منفی» به کار می‌روند و در حالت تکذیبی به صورت «نفی آمایه‌سازی». (نفی «الگوی آمایه‌سازی» شاید به‌مثابه تأیید «الگوی تغییربازنمایی» به نظر بیاید. این دو الگو اگرچه با یکدیگر همپوشی زیادی دارند، اما تفاوت آنها در نقطه تأکید متفاوت‌شان است. تفاوت مثل «خری که با سر توی طویله نمی‌رود باید از دم توی طویله‌اش کرد» با مثل «تمام خرها را با یک چوب نمی‌رانند» در این است که اولی تأکیدش بر یافتن راه حل با به‌کارگیری یک بازنمایی جدید از صورت مسئله است اما مثل دومی، تأکیدش بر تعمیم ندادن راه‌های تضمین‌شده پیشین است). **مبتنی بر تثبیت کارکردی**^{۲۱}: این الگو باعث می‌شود که کنشگر تصور کند که شیء بخصوصی فقط کاربردهای محدودی دارد، کاربردهایی کلیشه‌ای که در قالب

محدودیت نازروری - که طرحواره به نادرستی در ذهن کنشگر ایجاد کرده است - رها شود تا به «بینش» برای حل مسئله برسد. روساخت این مثل، با استفاده از روش «رهاسازی»، صریحاً ایده‌ای برای «تغییر بازنمایی» پیشنهاد می‌دهد. زیرساخت مثل مذکور نیز همان الگوی ارائه شده در روساخت خود را (یعنی «الگوی تغییربازنمود» را) تلویحاً برای حل مسئله به مخاطب توصیه می‌کند. گاهی مثل به جای تأیید الگوی شناختی، به نفی آن برمی‌خیزد: «چه خواجه‌علی، چه علی‌خواجه». مثل مذکور «تغییر بازنمایی» را بی‌فایده تلقی می‌کند. ترکیب واژگانی «علی‌خواجه» یک «رمزگردانی مجدد» است از ترکیب واژگانی «خواجه‌علی». به عبارت دیگر، ترکیب واژگانی اولی یک «تغییر بازنمایی» از ترکیب واژگانی دومی است اما مثل مذکور این «رمزگردانی مجدد» (به‌مثابه یکی از روش‌های «تغییربازنمایی») را برای حل مسئله عبث و غیرراهگشا می‌داند. **مبتنی بر آمایه ذهنی**^{۲۰}: شامل تداوم استفاده از یک راهبرد حل مسئله است که قبلاً موفقیت‌آمیز بوده است، حتی وقتی برای مسئله کنونی بهینه نباشد (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۱۹۴). مثل «چشته خوردن» یا «هنوز مسجد نساخته، کلی گدا دم در آن صف کشیده» ناظر بر تداوم راهبردی است که قبلاً بارها توسط کنشگر امتحان خود را پس داده است و در حال حاضر در ذهن کنشگر به‌عنوان رویه‌ای تضمین‌شده برای حل آن مسئله مجدداً به کار گرفته می‌شود. این مثل‌ها با اصطلاحات «روان‌شناسی رفتارگرا» ناظر بر «شرطی شدن» می‌باشند و با اصطلاحات «روان-شناسی شناختی» ناظر بر «آمایه‌سازی». مثل‌هایی که به عبرت گرفتن از گذشته تأکید دارند مصداقی از

طرحواره در حافظه درازمدت تثبیت شده‌اند. چلونر (2009) راه رسیدن به حل مسائل بینشی را در دو گام می‌بیند: ۱- توجه به ویژگی جدید یا ویژگی‌ای مغفول‌مانده. ۲- شکل‌دهی راه حلی مبتنی بر ویژگی مبهم یا نامشخص. مثلاً وقتی از چاقو برای سفت کردن پیچ استفاده می‌شود، به چاقو پراتیک پیچ‌گوشتی نسبت داده می‌شود. این یعنی: عدول از «تثبیت کارکرد» بُرش و رسیدن به «بینش». مثلاً «آفتابه اگر طلاست، جاش تو خلاست» مصداقی از تأیید «تثبیت کارکردی» است. چراکه تأکید بر این دارد که هر آفتابه‌ای با هر ویژگی‌ای، تنها کاربردش توی مستراح است. یعنی قائل به یک پراتیک تثبیت‌شده می‌باشد و به طور مشابه مثل‌های «خر از جلّ اطلس بیوشد خر است»/ «توبه گرگ مرگ است»/ «فیل زنده و مرده‌اش صد تومن است»/ «سگ را اگر توی آب هفت دریا هم بشویی باز ناپاک است»/ «اگر زر بیوشی، اگر اطلس فروشی، همان کنگرفروشی». در نقطه مقابل، تمثیل «آفتابه و لولئین هر دو یک کار می‌کنند، اما قدرشان موقع گرو گذاشتن معلوم می‌شود» (دهخدا، ۱۳۳۹: ۳۹ ج ۴) قائم بر نفی «تثبیت کارکردی» می‌باشند. چراکه برای لولئین علاوه بر کارکرد شستشو، کارکرد قابلیت گرو گذاشتن را نیز لحاظ کرده است. مشابهاً مثل «از یکی چوب همی منبر و دار آید» (دهخدا، ۱۳۹۹: ۱۶۶ ج ۴) مبین این است که چوب دارای دو کارکرد بالقوه است: هم منبر از آن می‌شود ساخت، هم دار. بنابراین، این مثل الگوی «تثبیت کارکردی» را تکذیب می‌کند. مشابهاً مثل حکیمانه «بدترین و بهترین عضو، زبان است» نیز شکل تکذیبی الگوی «تثبیت کارکردی» است. اغلب مثل‌هایی که بر

دوگانگی رفتار دلالت دارند، عدم تثبیت کارکردی را بالعینه در رفتارهای دوگانه مشاهده می‌کنند و معترضان خواهان به‌کارگیری الگوی «تثبیت کارکردی» یک رفتار ثابت برای دو موقعیت یکسان‌اند: «برای همه مامان است برای ما زن‌بابا»/ «یک بام و دو هوا برخورد نکن». برعکس، اندک امثالی هم می‌توان یافت که بالعینه تثبیت کارکردی را می‌بینند ولی خواهان تغییر کارکردند، مثلاً: «با ما به از این باش که با خلق خدایی». **مبنتی بر تحلیل وسیله_هدف:** «بر اساس نظر نیوئل و سایمون (1972) مهمترین روش قوانین یافتاری، تحلیل وسیله_هدف^{۲۲} است: ۱- به تفاوت بین حالت فعلی مسئله و حالت هدف توجه کنید. ۲- یک هدف فرعی برای کاهش تفاوت بین حالت کنونی و حالت هدف شکل دهید. ۳- یک اپراتور ذهنی (برای مثال حرکتی) را انتخاب کنید که امکان دست‌یابی به هدف اصلی را ایجاد کند» (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۱۹۶). سایمون و نیوئل با تغییراتی در الگوی «تحلیل وسیله_هدف»، الگوی دیگری را موسوم به «بالارفتن از تپه» به‌عنوان تعمیمی از همین الگو ارائه دادند. مثلاً «پله‌پله رفت باید تا به بام» ۱- تفاوت حالت کنونی (پایین بام بودن) و حالت هدف (بالای بام بودن) را مد نظر قرار می‌دهد. ۲- در ذهن خود هدفی فرعی برای کاستن تفاوت ایجاد می‌کند (وضعیت بودن روی پله بعدی) ۳- به‌صورت ذهنی، حرکت بالا رفتن به پله بعدی را، به‌عنوان یک اپراتور ذهنی، برای تقلیل فاصله انتخاب می‌کند. این هم چند مثل دیگر که با تأیید این الگو بر مرحله‌ای بودن حل مسئله تأکید دارند: «با یک دست دو تا هندوانه را نمی‌شود بلند کرد»/ «تفرقه بیافکن،

جدید را می‌سازد (گزینه‌ای که از پیش موجود نیست). بنابراین مثل دوم «مبتنی بر حل مسئله» است. با اصطلاحات نشانه‌معناشناسی می‌توان گفت: «تصمیم‌گیری» با یک ناکنشگر سروکار دارد ولی «حل مسئله» با یک کنشگر. **مبتنی بر قانون یافتاری دسترس‌پذیری^{۲۴}**: «دسترس‌پذیری» هم به‌عنوان شاخص میزان راحتی مواردی است که به ذهن خطور می‌کند، هم به‌عنوان تعداد موارد (گروم و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۹۲). فراوانی‌های رویدادها را می‌توان بر اساس اینکه چقدر دسترسی به آنها از حافظه درازمدت آسان یا سخت است، تخمین زد. این قانون می‌تواند تحت تأثیر تجربیات فردی شخص، یا تجربیات کلی (مثل پوشش رسانه‌ها)، یا قانون یافتاری عاطفه، فعال شود (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۲۳۳). «مارگزیده از ریسمان سیاه‌وسفید می‌ترسد»، چراکه بنا به «قانون دسترس‌پذیری»، بازنمایی «مار» تحت تأثیر «عاطفه» منفی و شناختی ترس فعال شده است و ذهن همواره در وضعیت آماده‌باش برای تفسیر غلط از هر محرکی (هر ریسمانی) به سر می‌برد. «کافر همه را به کیش خود پندارد» نمونه‌ای دیگر از خطای سوگیری «دسترس‌پذیری» است. حالت تکذیبی الگوی «دسترس‌پذیری» عبارت است از: «آب در کوزه و ما تشنه‌لبان می‌گردیم، یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم. **مبتنی بر قانون یافتاری نمایندگی^{۲۵}** (مقوله‌ای): کنشگر با توجه به «طرحواره تصور قالبی» و بر اساس میزان شباهت با سرنمونه شناخته‌شده دست به مقوله‌بندی افراد می‌زند. مثلاً: «مادر را ببین، دختر را بگیر» / «تو اول بگو با کیان دوستی، من آنگه بگویم که تو کیستی» / «سگ زرد

حکومت کن» / «آب را گل‌آلود می‌کند تا ماهی بگیرد» / «اول سر ریش را بگیر، بعد بقیه‌اش». در نقطه مقابل، مثل «یک‌شبه ره صد ساله را پیمود» حالت تکذیبی الگوی هدف_وسیله است. **مبتنی بر نظارت بر پیشرفت**: بر اساس یافته‌های مک‌گریگور و همکاران (2001)، کنشگر با استفاده از قاعده یافتاری «نظارت بر پیشرفت^{۲۳}»، سرعت پیشرفت به سمت هدف را ارزیابی می‌کند. اگر سرعت حل مسئله بیش از اندازه کند باشد، کنشگر راهبرد متفاوتی را اتخاذ خواهد کرد (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۱۹۷). مثل «هر جا جلوی ضرر را بگیر، منفعت است» مبتنی بر «نظارت بر سیر پیشرفت» است. همچنین است مثل‌های «بیشتر از طول خواهد بود عرض راه تو، این چنین کز مستی غفلت به هر سو مایلی» / «این ره که تو می‌روی به ترکستان است».

۲-۳. مثل‌های مبتنی بر داوری و تصمیم

تفاوت تصمیم‌گیری با حل مسئله در این است که: در تصمیم‌گیری، شخص باید بین احتمالات موجود یکی را انتخاب کند، اما در حل مسئله، شخص باید بین احتمالاتی که خودش آنها را می‌سازد یکی را انتخاب کند. بنابراین با اینکه مثل‌های «باید به جای نیمه خالی لیوان، نیمه پر آن را نگاه کرد» و «خری که از سر توی طویله نمی‌رود، باید از دم توی طویله کرد» هر دو بر تغییر بازنمود ذهنی تأکید دارند اما پردازش یکسانی ندارند. چراکه مثل اولی مبتنی بر انتخاب یک گزینه از دو گزینه «موجود» است: گزینه ۱: توجه به نیمه خالی لیوان؛ گزینه ۲: توجه به نیمه پر لیوان. بنابراین «مبتنی بر تصمیم و داوری» است. در نقطه مقابل، مثل دومی ارائه‌دهنده راهبرد است و با تأکید به «راهبرد تغییر بازنمایی»، گزینه‌ای

خلف و به صورت سلبی است، اما گاهی ممکن است استدلال به صورت ایجابی نیز متوقف شود. مثلاً، مثل «مشت نمونه خروار است» به صورت ایجابی بر اولین مشت، به عنوان قرینه‌ای از کل خروار، توقف می‌کند. حالت تکذیبی الگوی فوق عبارت است از مثل «هر گردی گردو نیست»/ «هر گلی یک بویی دارد». **مبنتی بر قانون یافتاری پشتیبانی:** تورسکی و کوهلر (1994) نظریه پشتیبانی را به عنوان حالت خاصی از «نظریه دسترس‌پذیری» مطرح کردند. مفروضه کلیدی این نظریه این است که داوری درباره کم یا زیاد بودن احتمال وقوع چیزی بستگی به چگونگی توصیف آن رویداد دارد. هر چه توصیفات آشکارتر باشد احتمال ذهنی بیشتری را برای مخاطب ایجاد می‌کند، زیرا توصیف آشکار توجه ما را به جنبه‌های مغفول‌مانده جلب می‌کند (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۲۳۵). «کسی که یک طرفه به قاضی می‌رود، راضی برمی‌گردد». چراکه توصیفات آن شخص از حادثه مورد مناقشه باعث می‌شود تا آن پردازشی از اطلاعات در ذهن قاضی فعال شود که با خواسته‌های آن شخص همخوان است. اگرچه کسی که «کاه را کوه می‌کند»، ممکن است هیچ توصیف دروغی از پیشامد ارائه ندهد اما توصیفاتش با پررنگ کردن برخی اطلاعات و کمرنگ کردن برخی دیگر، باعث سوگیری «دسترس‌پذیری» و مدیریت ذهن مخاطب می‌شود. در نقطه مقابل، تمثیل‌های تکذیبی الگوی «پشتیبانی»، بر بی‌تأثیری توصیف و کلام استوارند: «با حلوا حلوا گفتن، دهن شیرین نمی‌شود»/ «این حرف‌ها برای فاطمی تنبان نمی‌شود». **مبنتی بر قانون یافتاری مغالطه ترکیب**

برادر شغال است»/ «حلال‌زاده به دایی‌اش می‌رود». در نقطه مقابل، حالت تکذیبی الگوی «مقوله‌ای» عبارت است از: «فلفل نبین چه ریز است، بشکن ببین چه تیز است»/ «نه هر که سر بتراشد، قلندری داند». **مبنتی بر قانون یافتاری سریع و مقتصدانه:**^{۲۶} این قانون به منظور سریع‌ترین پردازش با کمترین اطلاعات، به کنشگر توصیه می‌کند که «بهترین را انتخاب کن، بقیه را بی‌خیال شو!» راهبرد این روش سه سازه دارد: ۱- قانون جستجو^{۲۷}: سرخ‌ها اعتبارسنجی می‌شوند. ۲- قانون توقف^{۲۸}: همین که سرخ متمایزکننده (سرخ‌کی که تنها برای صدق یکی از گزینه‌ها کارایی دارد) پیدا شد، عملیات متوقف می‌شود. ۳- قانون تصمیم‌گیری^{۲۹}: مرحله انتخاب نتیجه است (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۲۳۶). الگوی «یافتاری سریع» از الگوی «یافتاری مقوله‌ای» بهره می‌گیرد. مثل «همین که لنگ را بستی، فهمیدم که دلاک نیستی» به لحاظ منطقی مبنتی بر برهان خلف است. ابتدا قضاوت‌کننده فرض را بر «دلاک بودن» می‌گذارد اما همین که قرینه‌ای بر خلاف فرض خود استنباط می‌کند، فرض خلف را متوقف می‌کند و حکم به نقیض آن (دلاک نبودن) می‌دهد. به عبارتی دیگر، ۱- قضاوت‌کننده برای تعیین مهارت دلاکی، با استفاده از الگوی مقوله‌ای، در پی سرخ می‌گردد. ۲- تا اینکه به سرخ‌کی (نابلدی در بستن لنگ) می‌رسد که با خاصیت سرخ‌مونگی^{۳۰} برای مقوله دلاک بودن در تناقض است. ۳- بلافاصله قضاوت بر دلاک نبودن می‌کند. مثل «تو کز محنت دیگران بی‌غمی، نشاید که نامت نهند آدمی» با رؤیت اولین سرخ متناقض با «آدمیت»، حکم به «آدم نبودن» می‌دهد. اگر چه معمولاً این توقف با اتکا به برهان

بدهد: «سالی که نکوست، از بهارش پیداست» / «مشت نمونه خروار است» / «پیاله اولی و بدمستی؟» مبتنی بر توجه گزینشی: توجه گزینشی^{۳۲} سوگیری دارد به ترجیح اطلاعات هماهنگ با باورهای داور. این الگو حالت خاصی از شناختار دسترس‌پذیری است. «کور کور را پیدا می‌کند، آب هم گودی را». چراکه کور چیزی را که با باورهایش هماهنگ است در شخصی می‌یابد که مانند خودش کور باشد. تمثیل مأخوذ از داستان «کنیز، کدو و خر خاتون» مولوی: «فقط... را دیدی، اما کدو را ندیدی» مبتنی بر همین الگو است. در مثل اخیر خاتون چیزی را می‌بیند که مطلوب خودش بوده است و از توجه به حواشی آن بی‌توجه می‌ماند. مثل‌های مبتنی بر توجه گزینشی دیگر: «کور خود و بینی بقیه» / «مرگ خوب است اما برای همسایه» / «دیگ به دیگ می‌گوید روی‌ات سیاه» / «آب‌کش به کفگیر می‌گوید: تو سه تا سوراخ داری» / «هرکس عقل خود به کمال نماید و فرزندش به جمال». مبتنی بر سودمندی مورد انتظار: وان نئومان و مُرگسترن مدعی بودند که ما تلاش می‌کنیم «سودمندی مورد انتظار ذهنی»^{۳۳} ارزش ذهنی‌ای که به نتایج می‌دهیم را به بیشینه مقدار برسانیم (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۲۴۴). وقتی گزینه‌ای را انتخاب می‌کنیم ارزش هر گزینه را بر پایه فرمول ذیل ارزیابی می‌کنیم:

احتمال نتیجه مطلوب × سودمندی آن نتیجه = سودمندی مورد انتظار.

مثل‌های «هیچ گریه‌ای محض رضای خدا موش نمی‌گیرد» / «هر جا سفره باشد پیش خیزم، کار باشد می‌گریزم» / «به گدا گفتند خوش آمد، توبره‌اش را کشید پیش آمد» (دهخدا، ۱۳۳۹: ۴۵۲ ج ۴) / «من

(سفسطه عطف): بر خلاف قانون «اسقاط عاطف» در منطق ارسطویی، مغالطه ترکیب^{۳۱} احتمال وقوع یک ترکیب عطفی را بیشتر از احتمال وقوع هر یک از مؤلفه‌هایش می‌داند (گروم و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۹۳). «موش تو سوراخ نمی‌رفت، جارو به دمش می‌بست». وقتی احتمال وقوع رفتن به سوراخ برای موش وجود ندارد، احتمال وقوع عبور موش به انضمام جارو نیز وجود ندارد. همین وضعیت برای «یکی را به ده راه نمی‌دادند، سراغ خانه کدخدا را می‌گرفت» نیز صادق است. همچنین مثل «کاه بده، کالا بده، دو قاز و نیم بالا بده» مبتنی بر «مغالطه ترکیب» است. چراکه چند چیز را می‌دهد و علاوه بر آن، مبلغ دو قاز و نیم هم پول می‌پردازد به خریدار. مبتنی بر فراوانی طبیعی: گیگزرنز و هافرچ (۱۹۹۹) دریافتند که افراد در تجربه روزمره خود از نمونه‌گیری طبیعی استفاده می‌کنند، یعنی از برخورد با موارد مشابه به صورت پشت سر هم نتیجه‌گیری کلی و تعمیمی می‌گیرند (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۲۴۰). این الگو نیز مبتنی بر شناختار دسترس‌پذیری است. مثل «با یک گل بهار نمی‌شود» معتقد است شرط حکم دادن در مورد یک پدیده، کثرت است و صرف وجود یک گل، نمی‌توان حضور بهار را تصدیق کرد. از دیگر مثل‌های مبتنی بر «الگوی فراوانی» عبارت است از: «به خاطر یک بی‌نماز، در مسجد را نمی‌بندند» / «خیس نکردی، شب‌ات دراز است» / «از یک پرستو تابستان نمی‌شود» (دهخدا، ۱۳۳۹: ۱۶۶ ج ۴) حالت تکذیبی الگوی «فراوانی طبیعی»، تبدیل می‌شود به «الگوی یافتاری سریع و مقتصدانه». چراکه حالت نفی «الگوی فراوانی» مایل است تا با حداقل فراوانی، سریع حکم تعمیمی

«اصلا خر ما از گرگی دم نداشت» مبتنی بر «تغییر ترجیحات»^{۳۴} است، ترجیحاتی که از طرف شرایط تحمیل می‌شود. نقطه مقابل این الگو، مثل «مرغش یک پا دارد»/ «پا را توی یک کفش کردن» است. **مبتنی بر زیان‌گریزی:** افراد نسبت به زیان‌های احتمالی بسیار حساس‌تر از سودهای بالقوه هستند. این مورد را «زیان‌گریزی»^{۳۵} می‌نامند (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۲۴۷). «یک سوزن به خودت بزن، یک جوالدوز به دیگری». این مثل حکایت از آن دارد که هیچ کسی حاضر نیست به ازای دریافت پاداشِ حداکثری (زدن جوالدوز به شخص مورد کینه واقع شده)، به خودش زیانِ حداقلی (زدن سوزن) وارد کند. حالت تکذیبی این الگو، مثل «خر ایزه» است. خر ایزه خودش را توی رودخانه می‌اندازد تا ضرر به صاحبش بزند. **مبتنی بر لنگر ذهنی:** «افراد لنگر ذهنی»^{۳۶} را به‌عنوان یک نقطه شروع منطقی برای قضاوت‌شان تلقی می‌کنند و سپس درحالی‌که اطلاعات را از حافظه بازیابی می‌کنند از آن دور می‌شوند» (گروم و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۹۴). «از مرگ می‌گیرد، که به تب راضی شود» در این مثل «مرگ»، به‌عنوان لنگر بالایی، باعث می‌شود که ذهن مخاطب نتواند خیلی از لنگر بالایی دور شود. «یک اسمی بگو تا صدایش کنیم». برای شروع معامله، خریدار داوطلبانه، با گفتن مثل مذکور، از فروشنده می‌خواهد تا نرخ پیشنهادی‌اش را، به‌عنوان لنگر اولیه قیمت، اعلام کند تا آنرا مبنای چک‌وچانه قرار دهند. حالت تکذیبی این الگو عبارت است از: «گفتند: پیش نیا می‌افتی، آنقدر پس رفت که از آن طرف افتاد» (دهخدا، ۱۳۳۹: ۱۴۵ ج ۴)، یعنی لبه بام نتوانسته لنگری برای شخصی، که لبه بام ایستاده،

نمی‌خورم، اما برای آن کسی که گذاشته‌اید کم است»/ «هم از توبره می‌خورد، هم از آخر»/ «کسی نمی‌گوید دوغ من ترش است»/ «دنیال یک خر مرده می‌گردد که نعلش را بکند»/ «شانه بیکار را چوب قپان روی‌اش می‌گذارند»/ «سنگ سوراخ‌دار روی زمین نمی‌ماند»/ «خر وامانده منتظر یک چُش است»/ «ببری مال مسلمان و چو مالت برند، بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست»/ «خری که پالان خودش را نتواند بکشد، به چه دردی می‌خورد؟» همگی مبتنی بر تأیید نظریه «سودمندی مورد انتظار»ند اما در نقطه مقابل، مثل «هم پیاز را خورد، هم چوب را» مبتنی است بر خطای محاسبه «سودمندی مورد انتظار». زیرا تصمیم‌گیر، به‌خاطر اشتباه در تخمین میزان سودمندی گزینه متخمس، زبانی دوچندان می‌دهد. مثل‌های دیگر درخصوص خطای «سودمندی مورد انتظار» عبارت‌اند از: «از زرنگی زیاد، پرید آن طرف خر»/ «کسی که نمی‌دهد، دو بار می‌دهد»/ «آمدیم ثواب کنیم، کباب شد»/ «بر آن کدخدا زار باید گریست، که دخلش بود نوزده خرج بیست» (دهخدا، ۱۳۳۹: ۴۱۲ ج ۴) **مبتنی بر تغییر ترجیحات:** این نظریه ایده ثابت باقی ماندن ترجیحات را نقض می‌کند. حتی ممکن است تصمیم‌گیری‌ها باعث شوند افراد اطلاعات واقعی مورد استفاده در جریان تصمیم‌گیری را به خوبی به یاد نیاورند. «نه خانی آمده و نه خانی رفته». برای کسی که کم‌کم، نظر اولیه‌اش را تعدیل می‌کند، استفاده می‌شود. «شیر بی‌یال و دم و اشکم که دید، این‌چنین شیری خدا کی آفرید»/ «بدهکار را که ولش کنی، بستانکار می‌شود»/ «از طلا گشتن پشیمانیم، ما را مس کنید»/ «از خیرش گذشتیم»/

اطلاعات بهتر از فکر هوشیار عمل می‌کند. تصمیم‌گیری بر اساس تفکر ناهوشیار برای حالتی که تصمیم‌گیری پیچیده باشد بهتر از تفکر هوشیار جواب می‌دهد. «ریش را زیر لحاف می‌گذاری یا روی لحاف؟» اشاره به شخص ریش‌بلندی دارد که از او پرسیده شده: «وقت خواب، ریش‌هایت را زیر لحاف می‌گذاری یا روی لحاف؟» و او از آن پس چه ریش‌ها را روی لحاف می‌گذاشت و چه زیر، احساس ناراحتی می‌کرد. **مبتنی بر تصمیم‌گیری کارشناسی:** کارشناسان زمانی که لازم است تصمیمات سرعتی بگیرند از «بازشناسی مدل تصمیم اولیه» استفاده می‌کنند. یعنی با بازشناسی وضعیت حاضر، آنرا به صورت خودکار با طرحواره‌ای که از موقعیت‌های مشابه قبلی در حافظه درازمدت خود ذخیره کرده‌اند، مطابقت می‌دهند (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۲۶۳). «اگر علی ساریان است، می‌داند شتر را کجا بخواباند» (دهخدا، ۱۳۳۹: ۲۳۳ ج ۴) «کار هر بز نیست خرمن کوفتن، گاو نر می‌خواهد و مرد کهن» / «اسب لاغرمیان به کار آید، روز میدان نه گاو پرواری» (دهخدا، ۱۳۳۹: ۱۶۷ ج ۴) «بوزینه را با درودگری چه کار؟» (دهخدا، ۱۳۳۹: ۴۷۳ ج ۴).

۳-۳. مثل‌های مبتنی بر درک زبان

روش‌های ذهنی خودکاری است که مخاطب برای فراخوانی طرحواره‌هایی به کار می‌گیرد که برای درک مطالب گوینده به آن‌ها نیاز دارد. **مبتنی بر «روش یافتاری خودمحور»**^{۳۸}: روش خودمحور عبارت است از تمایل به در نظر گرفتن اشاره احتمالی به چیزهایی که در زمینه مشترک قرار ندارد ولی به‌عنوان مرجع‌های بالقوه‌ای از دید خود فرد در نظر گرفته می‌شوند (Eysench&Keane,

ایجاد کند، آنقدر از لبه دور می‌شود که از لبه دیگر می‌افتد. استفاده از یافتار لنگر ذهنی می‌تواند به یافتار مقوله‌بندی و بالتیجه ایجاد تصور قالبی نیز منجر شود. چرا که ویژگی گروه لنگری می‌شود بر اسناد آن ویژگی به عضوش. مثلاً «تو اول بگو با کیان دوستی / من آنکه بگویم که تو کیستی». **مبتنی بر تصویرپردازی ذهنی:** این الگو تخیل یک رخداد را باعث افزایش احتمال وقوع آن رخداد می‌داند. اگرچه تا اینجای ادعای این الگو با تکیه بر یافتار دسترس‌پذیری توجیه‌پذیر می‌نماید اما کرول ثابت کرده است که تخیل حتی باعث افزایش احتمال حسی آن دسته از رخداد‌های اجتماعی می‌شود که خود شخص در آنها دخیل نیست (کاندا، ۱۳۸۸: ۱۲۶). «اسم سگ را که می‌بری، سنگ را به دست بگیر» / «مواظب باش سقش سیاه است» / «گوش شیطان کر». **مبتنی بر اثر غرق هزینه**^{۳۷}: کسی که برای ابژه‌ای هزینه‌ای می‌کند، حتی پس از اینکه دانست هزینه‌ای که داده است نفعی برایش ندارد، باز هم قادر به دل‌کندن از آن ابژه نیست. «اگر زاقی کنی، زیقی کنی، پیل دادم، می‌خورمت» (دهخدا، ۱۳۳۹: ۲۱۶ ج ۴). مثل درمورد مردی است که مشک‌کی دوغ خریده بود. از آنجاکه فروشنده دوغ را با آب جوی درست کرده بود، توی مشک قورباغه بود. قورباغه توی مشک صدا می‌کرد. مرد گفت: هر چی هم سر و صدا کنی چون بابت تو پول دادم، می‌خورمت. در نقطه مقابل، حالت تکذیبی الگو، عبارت است از: «دندانی که درد می‌کند، باید کشید». **مبتنی بر فکر ناهوشیار:** تفکر هوشیار به خاطر ظرفیت محدود هوشیاری، محدود می‌شود. در نتیجه، تفکر ناهوشیار در یکپارچه‌سازی حجم زیاد

استنباط حذف می‌شوند (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۱۲۱). معمولاً مثل‌های مبتنی بر این الگو، متمرکز بر اولین مرحله از سه گانه تلفیق‌اند. مثل «برای کور چه برقصی، برای کر چه بزنی» مدعی است: از آنجاکه لازمه «لذت از رقص» داشتن «توانایی دیدن» است و لازمه «لذت از موسیقی» داشتن «توانایی اولیه شنیدن»، لذا این مثل «توانایی اولیه درک» را در مخاطبش آماج حمله قرار می‌دهد. یعنی تحقق مرحله «ساخت» (اولین مرحله درک) را در مخاطب تکذیب می‌کند. همین گونه است مثل‌هایی که مرتبطاند با حیواناتی که «نفهم» به شمار می‌آیند: «از خر می‌پرسند: شنبه کیه» / «خر چه داند قیمت نقل و نبات» / «یاسین به گوش خر می‌خواندم؟» گاهی ضرب‌المثل‌ها متمرکز بر دومین مرحله از این الگو می‌شوند. مثل «آسوده کسی که خر ندارد، از کاه و جوش خبر ندارد» مدعی است: کسی که مرکب ندارد، طرحواره‌ای از مشکلات و چگونگی نگهداری از آن حیوان را ندارد. بنابراین وقتی از دشواری‌های داشتن خر با او حرف بزنی، مرحله دوم یعنی «بازنمایی گزاره‌ای» در ذهن او نمی‌تواند اتفاق بیفتد. یعنی با وجود اینکه مرحله «ساخت» اتفاق می‌افتد، به دلیل عدم تحقق مرحله «بازنمایی گزاره‌ای»، عملیات «تلفیق» این دو مرحله ناممکن می‌شود. در نتیجه درک تحقق نمی‌یابد. مشابه مثل «غم برادر مرده را، برادر مرده می‌داند». در واقع مثل‌های مبتنی بر «ساخت» مدعی‌اند که مخاطب توان پردازش «افزایشی» را ندارد و مثل‌های مبتنی بر «بازنمایی گزاره‌ای» مدعی‌اند که مخاطب توان پردازش «کاهشی» را ندارد. «مدل ساخت تلفیق» نوعی «مدل اسناد» به شمار می‌آید. مبتنی بر مدل

(389: 2010. مثل «من می‌گویم نر است، تو می‌گویی: بدوش» مبتنی بر «روش یافتاری خودمحور» است یعنی درک مشترک از زبان همدیگر وجود ندارد. وقتی کسی اعتراض به کم بودن چیزی می‌کند، مخاطب به شوخی می‌گوید: «اگر کم است غربال کن». این مثل دال بر عدم تفاهم در معنای واژه «کم» می‌باشد. یکی بر اساس «روش یافتاری خودمحور» آنرا به معنای «قید مقدار» به کار برده است و دیگری آنرا در معنای «غربال» (معنی دیگر «کم» همان «غربال» است). مثل‌های دیگر: «ما می‌گوییم خر نمی‌خواهیم، پالان خر عوض می‌شود» / «دو ساعت است که قصه می‌گویم، تازه می‌گوید: لیلی زن بود یا مرد؟» / «با چه زبانی بگویم؟» / فرق «عنب» است با «انگور». مثل‌های مبتنی بر حالت تکذیبی این الگو به «اصل همکاری» نظریه گرایس منجر خواهد شد. اصل همکاری در بخش تولید زبان توضیح داده می‌شود. مبتنی بر الگوی ساخت تلفیق^{۳۹}: شامل سه سطح است. ابتدا مرحله موسوم به «ساخت» طی یک فرایند پایین به بالا (افزایشی) با استفاده از معنای صریح واژگان متن آغاز می‌شود. «بازنمایی سطحی» اتفاق می‌افتد یعنی داده‌ها به گزاره تبدیل می‌شوند. در این مرحله طرحواره‌ها دخالتی در پردازش اطلاعات ندارند. مرحله بعد موسوم است به مرحله «بازنمایی گزاره‌ای». گزاره‌های ساخته‌شده از متن، همراه با تداعی‌ها و استنباط‌ها فراخوانده می‌شوند. در این مرحله بسیاری از گزاره‌های بازنموده‌شده نامرتبط خواهند بود. در مرحله پایانی موسوم به «مرحله تلفیق»، تحت تأثیر فرایند پردازش کاهشی و با دخالت دانش طرحواره‌ای، گزاره‌های نامربوط از

استنباط کلام^{۴۲} برای کلام پیوسته، یعنی برای مجموعه‌ای از چند جمله پشت سر هم که گفتار یا نوشتاری را پدید می‌آورند، استفاده می‌شوند. استنباط بر سه نوع است: استنباط‌های منطقی^{۴۳}؛ صرفاً به معنای واژگان مرتبط است. استنباط‌های پل‌زننده^{۴۴}؛ بین بخش کنونی متن و بخش‌های قبلی آن متن پیوستگی ایجاد می‌کند. استنباط‌های بسط‌دهنده^{۴۵}؛ جزئیاتی را، با استفاده از دانش طرحواره‌ایی که از جهان در حافظه خواننده ذخیره شده است، به متن اضافه می‌کند تا اطلاعات متن را بسط دهد. تفاوت استنباط‌های پل‌زننده و بسط‌دهنده مرز مشخصی ندارد (Eysench&Keane, 395: 2010 هنوز «ف» را نگفته خودش می‌رود «فرحزاد»/ «از تو فقط اشاره از ما به سر دویدن»/ «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل»/ «به در می‌گویند که دیوار بشنود» این مثل‌ها مبتنی بر تأیید «استنباط‌های بسط‌دهنده» اند. مثل‌های «کلنگ از آسمان افتاد و نشکست، و گرنه من کجا و بی‌وفایی؟»/ «چه خوش گفت سعدی در باب زلیخا، الا یا ایهاالساقی ادر کاسا و ناولها»/ بابای تو چارده شتر داشت، نی می‌زد و اسفناج می‌کاشت (دهخدا، ۱۳۳۹: ۳۴۴ ج ۴) مبتنی بر نقض «استنباط‌های پل‌زننده» اند. «هر را از بر تشخیص ندادن» اشاره به مشکل در دریافت معنای واژگانی دارد و لذا مبتنی است بر نقض «استنباط‌های منطقی». مثل مذکور معتقد است: مخاطبش حتی توان پردازش افزایشی اولیه (پردازش اولین مرحله «استنباط کلامی») را ندارد.

۴-۳. مثل‌های مبتنی بر تولید زبان

اسناد^{۴۶}: این الگو برای درک استعاره‌ها استفاده می‌شود. در واقع مسند صرفاً ویژگی‌های مرتبط را از مسندالیه می‌گیرد و طی فرایندی موسوم به بازداری^{۴۷} ویژگی‌های نامرتب را طرد می‌کند. مثلاً وقتی می‌گوییم، «محمود زرافه است» به معنای این است که محمود (مسندالیه) فقط ویژگی «دراز بودن» را از زرافه (مسند) اخذ می‌کند نه ویژگی‌های نامرتب‌ی چون علف‌خوار بودن را. «موی دراز، دم خر است، سرخ و سفید، چغندر است» مبتنی بر «خطای مدل اسناد» است. چراکه این مثل معتقد است: بر اساس شباهتی که (از نظر درازی) موی بلند با دم خر دارد پس در سایر ویژگی‌ها، حتی در ویژگی‌های نامرتب، نیز دقیقاً با دم خر مشترک است. ویژگی‌های نامرتب‌ی که این مثل تلویحاً اعتقاد به اشتراک‌شان دارد عبارتند از: متعلق به حیوانی نفهم بودن، منتسب به قسمت شرمگاهی بدن بودن، بی‌ارزش بودن، بی‌ریخت بودن و... به خاطر اسناد ویژگی‌های نامطلوب تعمیم‌یافته است که هر موبنددی که این مثل را بشنود آنرا حمل بر توهین می‌کند. مشابهاً مثل مذکور صورت سرخاب سفیداب‌مالیده را نیز با چغندر سرخ‌وسفید یکسان می‌انگارد. مثل مردسالارانه «اسب و زن و شمشیر وفادار که دید؟» (دهخدا، ۱۳۳۹: ۱۶۹ ج ۴) هدفش یکسان گرفتن زن با «آلت قتاله» و با «حیوان» است. «سه درد آمد به جانم هر سه یکبار، خر لنگ و زن بد و طلبکار، خداوندا زن بد را تو بردار، خودم دانم خر لنگ و طلبکار». الگوی ساخت‌تلفیق حالت خاصی از الگوی اسناد است. مبتنی بر استنباط کلامی: روش اسنادی و روش زمینه مشترک در پردازش جملات انفرادی استفاده می‌شوند اما

مبتنی بر نظریه بسط فعال سازی^{۴۶}: پردازش در سطوح مختلف (برای مثال، معناشناختی، و نحوی) را به صورت موازی (همزمان) می‌داند. وقتی یک گره یا واژه فعال می‌شود، فعال شدن یا انرژی از این گره یا واژه به سایر گره‌ها یا واژه‌های مرتبط (همسایگان واژگانی) بسط می‌یابد. مثلا ممکن است فعال سازی واژه «درخت» باعث فعال سازی گره مرتبط با آن (مرتبط در سطح معنایی) یعنی «گیاه» شود. مشابه بسط فعال سازی می‌تواند در سطح صداها نیز رخ بدهد یعنی گره «رخت» (که همسایه آوایی «درخت» است) را نیز فعال کند (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۱۳۹). «واژه آماده ساز^{۴۷}» واژه‌ای است که بلافاصله قبل از واژه هدف ارائه می‌شود. این واژه آماده ساز از لحاظ املا، معنا، یا صدا با واژه هدف مرتبط است و به صورت خودکار بر پردازش واژه هدف تأثیر می‌گذارد (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۳۵). «قربان چشم‌های بادامی بچه‌ام بروم. مامان! مامان! من بادام می‌خواهم» مادر که اصطلاح «چشم‌های بادامی» را به زبان می‌آورد، «بادام» به عنوان «واژه آماده ساز» باعث فعال سازی «بادام خوراکی» در ذهن بچه می‌شود. مشابه مثل «کربلا گفتمی و کردی کبابم» و «حرف، حرف می‌آورد» مبتنی است بر الگوی بسط فعال سازی.

مبتنی بر زبان بدن^{۴۸}: از آنجاکه قبل از توانش کلامی بشر ارتباط در اجداد ما از طریق بدن بوده است، هنوز حرکات بدن در هنگام کلام، حس توانایی ارتباط را در گوینده تقویت می‌کند (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۱۵۸). «با دست پس زدن، با پا پیش کشیدن»/ «چشم‌های کسی چهار تا شدن»/ «دست روی دست گذاشتن»/ خم به ابرو نیاوردن/ دم را

روی کول گذاشتن و رفتن/ «دهان باز ماندن». مبتنی بر **سرنخ‌های عروضی:** برخی اطلاعاتی که گویندگان به شنوندگان مخابره می‌کنند، مستقیما به خود واژگان وابسته نیست، بلکه با طریقی که ادا می‌شوند ارتباط دارند. سرنخ‌های عروضی^{۴۹}: شامل آهنگ، تکیه، افتان و خیزان بودن کلام است (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۱۵۹): «به تته پته افتاد»/ «ننه من غریبم بازی» در آوردی؟!/ «صدایت از ته چاه در می‌آید»/ «عینهو زنبور بیخ گوش آدم وز وز می‌کند»/ «جار و جیغ راه نینداز»/ «لحن طلبکار دارد»/ «نک و نال نکن». مبتنی بر **اصل همکاری:** گویندگان نیازهای خاص مخاطب را لحاظ می‌کنند. این مورد را طرح مخاطب^{۵۰} می‌نامند. گویندگان درباره شنوندگان شان دو گونه مفروضات دارند: مفروضات کلی، مانند زبان مشترک، دانش عمومی شنونده، و دیگری مفروضات محلی، که با مواردی که شنونده در هر لحظه می‌داند (یا به آن توجه می‌کند) ارتباط دارد (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۱۵۶). «چون که با کودک سر و کارت فتاد، پس زبان کودکی باید گشاد» مصداقی از التفات به طرح مخاطب است. گرایش بر اساس «نظریه ارتباط» معتقد به رعایت «اصل همکاری^{۵۱}» است. مثل «مستمع صاحب سخن را بر سر ذوق آورد» مبتنی بر تأیید «اصل همکاری» است. اصل همکاری محصول رعایت چهار اصل از طرف گوینده است: ۱- اصل ربط^{۵۲}: گوینده باید حرف‌هایی بزند که به موقعیت ربط دارد. ۲- اصل کمیت^{۵۳}: گوینده باید به اندازه کافی اطلاعات بدهد، نه کمتر و نه بیشتر. ۳- اصل کیفیت^{۵۴}: گوینده باید حقیقت را بگوید. ۴- اصل روش^{۵۵}: گوینده باید کاری کند که حرف او قابل درک باشد (Grice)

28: 1989). مثل‌های «گیرم که پدر تو بود فاضل، از فضل پدر تو را چه حاصل»/ «کلنگ از آسمان افتاد و نشکست، وگرنه من کجا و بی‌وفایی»/ «آسمان ریسمان کردن» مبتنی بر عدم رعایت اصل ربط است. «اینهمه صغرا کبرا چیدن نمی‌خواست» مبتنی بر زیاده‌روی در کمیت است و «باید با منقاش از تو حرف کشید؟»/ «چرا نصفه نیمه حرف می‌زنی؟» مبتنی بر نقصان در کمیت است. مثل‌های «باد پاردم دادن»، «خالی بستن»، «قمپز در کردن»/ «حرف مفت زدن»/ «حرف درآوردن» مبتنی بر عدم کیفیت کلام است. مثل‌های «رک و پوست‌کنده حرف بزن»/ «چرا لقمه را دور سر می‌چرخانی؟»/ «به در می‌گوید که دیوار بشنود» مبتنی بر نقد روش غیرمستقیم حرف زدن است.

۳-۵. مثل‌های مبتنی بر استدلال

الگوهای استدلالی همواره در لابه‌لای تمام الگوهای شناختی (نظیر الگوهای «داوری و تصمیم‌گیری»، «ادراک زبان»، «حل مسئله» و حتی گاهی در الگوی «تولید زبان») به صورت ضمنی وجود دارند. مثلاً برپایه نظریه حذف جنبه‌ها^{۵۶} (نظریه غربال‌گری)، تصمیم‌گیر با در نظر گرفتن یک اسناد یا یک جنبه مرتبط، گزینه‌ها را یکی پس از دیگری حذف می‌کند (آیزنک و کین، ۱۳۹۷: ۲۵۹). این نظریه با قاعده «رفع مؤلفه» در منطق ارسطویی رابطه دارد. قاعده «رفع مؤلفه» می‌گوید: اگر یک «ترکیب فصلی دو مؤلفه‌ای» درست باشد، چنانچه یکی از مؤلفه‌ها نادرست باشد نتیجه می‌گیریم که مؤلفه باقیمانده درست است. «یا مکن با پیلبانان دوستی، یا بنا کن خانه‌ای درخوردِ فیل» از قانون رفع مؤلفه استفاده می‌کند. چراکه اگر مؤلفه «خانه درخور فیل داشتن»

محقق نشود، باید مؤلفه دوم، یعنی «با پیلبانان دوستی نکردن»، الزاماً تحقق یابد. همچنین در مثل‌های «نه سیم و نه دل نه یار داریم، پس ما به جهان چی کار داریم»/ «نه قم خوب است نه کاشان، لعنت به هر دو تاشان»/ «بالات را دیدم زیرت را هم دیدم» (دهخدا، ۱۳۳۹: ۳۶۸ ج ۴) «به خوشگلی‌ات دلم خوش باشد، یا به کار کردنت، یا به نواختنت؟» تمام شقوق ممکنه (تمام مؤلفه‌ها) رفع می‌شوند، لذا چیزی باقی نمی‌ماند که مایه دل‌خوشی باشد. این نوع مثل‌ها که از ظرفیت قانون رفع مؤلفه و نظریه غربال‌گری به درستی و به صورت ضمنی استفاده می‌کنند موضوع این مقاله نیستند. مثل‌هایی در جهت «الگوهای استدلال غیرصوری» می‌باشند که صریحاً به یکی از قوانین منطق می‌تازند، یا مستقیماً یکی از الگوهای استدلال را برجسته می‌کنند، مثلاً در مثل «به شتر مرغ گفتند پیر گفت: شترم. گفتند: بار ببر! گفت: مرغم»، اگر ترکیب فصلی «شتر یا مرغ بودن» درست باشد آنگاه با رفع یکی از مؤلفه‌ها (با رد کردن «مرغ» بودن) باید بتوان به مؤلفه دیگر («شتر» بودن) رسید و برعکس. مثل مذکور با اشاره به «قانون رفع مؤلفه» می‌خواهد صریحاً «استدلال توجیهی» و بهانه‌تراشی مخاطب را برجسته کند. مشابهاً مثل «قسم حضرت عباس را باور کنم یا دم خروس را؟» می‌خواهد به استدلال مخدوش و کذب مخاطب اشاره کند. در امثال «یا رومی روم، یا زنگی زنگ»/ «هم خدا را می‌خواهد، هم خرما را»/ «شترگاو پلنگ است» می‌خواهد زیر پا گذاشتن قانون «امتناع اجتماع نقیضین» را برجسته کند. «قیاس مع الفارق» یکی دیگر از الگوهای استدلالی غیرصوری است که

صریحا قوانین استدلال منطقیِ صوری را به چالش می‌کشد: «درخت گردویی به این بزرگی، درخت خربزه الله اکبر». این مثل با به چالش کشیدن «قانون قیاس منطقی» ادعا می‌کند: وقتی گردو به این کوچکی، درخت به آن بزرگی دارد، پس خربزه به این بزرگی، درختش باید چندین برابر درخت گردو باشد. مثل «نشان به آن نشان که پدرم آمده بود دوغ بگیرد، به او ندادی، حالا من آمده‌ام که ماست بگیرم» نوعی خطای استدلال قیاسی را به رخ می‌کشد. استدلال این مثل تنها به لحاظ «استدلال قیاسی غیرصوری» دارای خطا تلقی می‌شود وگرنه به لحاظ «قیاسی منطقی» کاملا بدون خطاست. یعنی طنز این مثل در استدلال قیاسی‌ای است که مقدمات و مفروضاتش را به طور ضمنی از طرحواره‌های ذهنی مخاطب (معانی ضمنی و غایب مثل) می‌گیرد، نه از معانی صریح واژگان حاضر در مثل. دو تا از طرحواره‌هایی که موقع استدلال، تلویحا به مفروضات این مثل افزوده می‌شود عبارت است از: ۱- باور به اینکه «اعتبار پدر، بیش از پسر است» ۲- دانشی مبتنی بر اینکه: «ماست ارزش و اعتبار بیشتری نسبت به دوغ دارد». مثل مذکور با استدلالی محاوره‌ای و غیرصوری (با افزایش دو مفروضه‌ای که در طرحواره ذهنی مخاطب فرامی‌خواند) تلویحا می‌گوید: وقتی به پدرت (که اعتبارش بیش از تو بود) دوغ ندادند، به تو نیز ماست (که ارزشی بیش از دوغ دارد) نمی‌دهند. «انتفای مقدم» یکی دیگر از قواعد استدلال منطقی است اما در استدلال غیرصوری سوگیری دارد به باور افراد. این گونه مثل‌ها معمولا «استدلال

شرطی مبتنی بر نفی مقدم» را به سخره می‌گیرند: «اگر را کاشتند، سبز نشد»/ «اگر خاله من مرد بود، به او می‌گفتیم: خان‌دایی». گاهی نیز از «انتفاء مقدم» برای دادن حکم‌های مبالغه‌آمیز استفاده می‌کنند: «گربه مسکین اگر پر داشتی، تخم گنجشک از زمین برداشتی». از آنجاکه وقوع مقدمش در عالم خارج منتفی است لذا تالی آن هر گزاره‌ای که باشد منطقا همواره درست خواهد بود. اما از نظر استدلال غیرصوری، قانون منطقی «انتفای مقدم» تنها زمانی صحیح است که باورپذیر باشد. مثلا استدلال غیرصوری (محاوره‌ای) نمی‌پذیرد که: «گربه مسکین اگر پر داشتی، مترو امروز تعطیل می‌شد». اگرچه این استدلال به لحاظ منطقی صوری بنا به «انتفاء مقدم» همواره استدلالی درست است اما از نظر استدلال غیرصوری (در محاوره)، چون باورپذیر نیست، نادرست تلقی می‌شود. لذا قوانین منطقی محاوره سوگیری به سمت باورهای ما دارد. «بلکه من کاریده بودم، بلکه شتر تو چریده بود» (دهخدا، ۱۳۳۹: ۱۶۱ ج ۴) یکی دیگر از مثل‌های مبتنی بر «انتفای مقدم» است. قیاس دو مقدمه‌ای: «پای استدلالیون چوبین بود، پای چوبین سخت بی‌تمکین بود» صرفا یک بیت عرفانی نیست بلکه مثلی است که با بهره از استدلال قیاس غیرصوری، استدلال منطقی صوری را به سخره می‌گیرد. پیام این بیت صرفا با استفاده از قاعده «قیاس دو مقدمه‌ای» به دست می‌آید، قاعده‌ای که دارای دو مقدمه و سه پارامتر است. یکی از پارامترها («پای چوبین») در هر دو مقدمه (هر دو مصراع) مشترک است و نتیجه استدلال اثبات «بی‌تمکینی پای استدلالیون»

۳-۶. مثل‌های مبتنی بر هیجان

هیجان‌ها در فرایندهای شناختی تصمیم‌گیری، داوری، حل مسئله و... ایجاد سوگیری می‌کنند. همچنین سوگیری‌های شناختی، می‌تواند ایجاد هیجان کند. اگر چه هم الگوهای هیجان و هم الگوهای استدلال، با سوار شدن بر محمل الگوهای شناختی دیگر (الگوهای حل مسئله، تصمیم‌گیری و داوری...) نقش شناختی خود را به صورت غیرمستقیم به کرات ایفا کرده‌اند؛ اما به ندرت مستقیماً به موضوع «قوانین و الگوهای استدلال» توجه کرده‌اند. درحالی‌که مثل‌ها به موضوع «هیجان» و نیز تأثیر هیجان بر الگوهای شناختی توجه زیادی نشان داده‌اند: «جوان را مفرست به زن گرفتن، پیر را نفرست به خر خریدن». این مثل می‌گوید: جوان به خاطر هیجانات جوانی، هر دختری را مناسب برای ازدواج می‌پندارد. از طرفی پیر هم شایسته خریدن خر نیست. چراکه ناتوانی پیر نیز بر روی الگوی شناختش تأثیر می‌گذارد و هر خر مردنی‌ای را خری چابک می‌پندارد. از این دست مثل‌ها عبارتند از: «عشق آدم را کور می‌کند» / «حواست کجاست؟ مگر عاشقی؟» / «با زنش دعوایش شده» / «از دنده چپ پا شده» / «مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد» / «آدم گرسنه دین و ایمان ندارد».

۴. نتیجه‌گیری

مثل‌شناسی شناختی، مثل‌ها را از دو منظر بررسی می‌کند: یکی بر اساس چگونگی فرایند پردازش مثل‌ها در ذهن و دیگری بر اساس آن دسته از

فرایندهای شناختی‌ای که مورد توجه این مثل‌ها قرار گرفته است. پژوهش پیش‌رو مثل‌ها را از منظر دوم بررسی کرده است، یعنی فرایندهای شناختی‌ای که مثل‌ها به‌عنوان موضوع به آن پرداخته‌اند و آنها را از سطح ناهوشیار فردی به سطح هوشیار اجتماعی انتقال داده‌اند. این پژوهش متناظر با فرایندهای اصلی پردازش (یعنی پردازش‌های مبتنی بر حل مسئله، تصمیم و داوری، استدلال، درک زبان، تولید زبان، هیجان)، که میدان نظریه‌پردازی محققان علوم شناختی شده است، مثل‌های فراوانی ارائه داده است تا نشان دهد که این تناظر بین زبان عامه و نظریات علوم شناختی اولاً: حاکی از اشتراک دغدغه‌ها و ویژگی جهان‌شمولی آنها است، و ثانیاً: این‌گونه نیست که عامه مردم به خاطر ماهیت ناهوشیار فرایندهای یافتاری، از آنها بی‌اطلاع بوده باشند، بلکه آنها نیز در سطح هوشیار خود از به کارگیری نوع شناختار اطلاع داشته و دارند و هر گاه احساس کنند که کسی از شناختاری به طرز سقیم استفاده می‌کند، با آوردن تمثیلی نغز، مانع سوگیری‌اش می‌شوند و گاهی برعکس، یعنی با استفاده از مثل‌های مبتنی بر خطاهای شناختی، فرایند شناختی مخاطب‌شان را به نفع خود تحریف یا مدیریت می‌کنند. تناظر ایجادشده در این پژوهش قابل پیاده‌سازی روی گونه‌های دیگر ادبیات عامه نیز می‌باشد. از سویی دیگر می‌توان با شیوه‌ای مشابه با شیوه این مقاله، ضرب‌المثل‌های سایر ملل و اقوام را نیز بررسی کرد و به این نتیجه رسید که کلیات فرایندهای شناختی، جهانی است و جزئیاتشان محلی_فرهنگی.

منابع

- آیزنک، مایکل و مارک کین (۱۳۹۷). *روان‌شناسی شناختی، زبان، تفکر، هیجان‌ها و هوشیاری*. ترجمه: حسین زارع. ویرایش هفتم. تهران: ارجمند.
- ایتکنسون، ریتا. ریچارد ایتکنسون. ادوارد اسمیت. داریل بم. سوزان هکسما (۱۳۸۵). *زمینه روان‌شناسی هیلگارد*. ترجمه: براهنی و همکاران. تهران: رشد.
- امانی، احمد (۱۳۸۵). «ضرب‌المثل درمانی و درمان شناختی-رفتاری». *تازه‌های روان‌درمانی*. پاییز و زمستان. د ۱۱. ش ۴۱ و ۴۲. صص ۱۱۷-۹۴.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۵۲). *تمثیل و مثل*. تهران: امیرکبیر.
- بارون، رابرت. دان بیرن. نایلا برنسکامب (۱۳۸۸). *روان‌شناسی اجتماعی*. ترجمه: یوسف کریمی. تهران: روان.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۳۹). *امثال و حکم*. ج ۴. تهران: امیرکبیر.
- زنجانبر، امیرحسین و حسین زارع (۱۳۹۹). بازنمایی فرایندهای شناختی در قصه خاله‌سوسکه بر پایه تحلیل گفتمان. *تفکر و کودک*. د ۱۱. ش ۱.
- Baskerville, Richard (1996). Deferring Generalizability: Four Classes of Generalization in Social Enquir. *Scandinavian Journal of Information Systems*: Vol. 8 : Iss. 2 , Article 1.Pp:5-28.
- Eysench. Michael.w & Mark.t. Keane (2010). *Cognitive Psychology A*
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۴). *بیان*. چ پنجم. تهران: فردوس.
- شیبانی‌اقدام، اشرف (۱۳۹۳). *کلیدواژه‌های سبک‌شناسی*. تهران: دانشگاه آزاد.
- عباسی، زهرا (۱۳۹۷). *تلاقی زبان‌شناسی شناختی و پارمیولوژی: جهانی بودن و تنوع در تفسیر ضرب‌المثل‌های زبان‌های مختلف. فرهنگ و ادبیات عامه*. د ۶. ش ۲۳. صص ۶۰-۲۷.
- کاندا، زیوا (۱۳۸۸). *شناخت اجتماعی*. ترجمه: حسین کاویانی. چ پنجم. تهران: مهرکاویان.
- گرفیندندر، رینر و هربرت بلس و کلاوس فیدلر (۱۳۹۹). *شناخت اجتماعی*. ترجمه: حسین زارع. چ اول. تهران: ارجمند.
- نوبین، حسین (۱۳۸۷). «تحلیل روان‌شناختی امثال و حکم فارسی». *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. ش دهم. بهار و تابستان. صص ۸۵-۱۰۸.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۴). *معانی و بیان*. به کوشش: ماهدخت همایی. تهران: هما.

- Grice, H.P (1975). Logic and conversation. In P. Cole & J.L. Morgan (Eds). *Syntax and semantics*. III, Speech acts. New Yurk: Seminar Press.
- Grice, H.P (1989). *Studies in the Way of Words*. Cambridge: Harvard University Press.
- Goel, v (2010). Neuralbasis of thinking : *Laboratory problems versus real-world problems*. Wiley Interdisciplinary Reviews Cognitive Science, .
- MacGregor, J.N & Ormerod, T.C & Chronicle, E.P (2001). Information processing and insight: A process model of performance on the nine-dot and related problems. *Jornal of Experimental Psychology: Learning, Memory, and Cognition*, 27, 176-201.
- Mayer, R.E (1990). Problem solving. In M.W.Eysenck (Ed.) *The Blackwell dictionary of psychology*. Oxford, Uk: Blackwell.
- Mieder, W. (2004). *Proverbs: Handbook*. Westport: Greenwood press.
- Newel, A & Simon, H.A (1972). *Human problem solving*. Englewood cliffs, NJ: Prentical Hall.
- Newel, A & Simon, E.P (2001). Information processing and insight: A process model of performance on the nine-dot and related problems. *Jornal of Experimental Psychology: Learning, Memory, and Cognition*, 27, 176-201
- Ohlsson, s (1992). Information processing explanations of insight and related phenomena. In: M.T. Keane & K.J. Gilhooly (Eds.), *Adavnces in the psychology of thinking*. London: Harvester Wheatsheaf.
- Tversky, A. (1972). Elimination by aspects: A theory of choice. *Psychological review*, 79 ,281-299.
- Tversky, A. Koehler, D.J. (1994). Support theory. A nonextensional representation of subjective probability. *Psychological review*, 101 ,547-567.